

تفاوت عملکرد اقتصادی چین و ایالات متحده در طول دوره رکود

بخشی از مقاله "علل موفقیت بسته انگیزشی چین و شکست همان بسته در ایالات متحده" *

به قلم جان راس.

مترجم: آرمان پویان

تفاوت میان دو کشور چین و ایالات متحده از نقطه نظر عملکرد اقتصادی آن ها در طی سه سال گذشته، کاملاً آشکار است. مطابق با آخرین داده های موجود، یعنی سه ماهه سوم سال جاری، تولید ناخالص داخلی ایالات متحده هم چنان ۰،۱ درصد پایین تر از سطح سه سال گذشته خود و به علاوه ۰،۸ درصد پایین از نقطه اوج خود در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ قرار دارد.

بالعکس، تولید ناخالص داخلی چین در طی دوره سه ساله مذکور تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰، قریب به ۳،۳ درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر، چین در طی همان دوره ای که اقتصاد ایالات متحده با انقباض رو به رو بوده، توانسته است تا بالغ بر یک تریلیون دلار (به قیمت های ثابت) بر GDP خود بیفزاید.

با نگاه به الگوی رشد GDP در این دو کشور، تفاوت عملکرد چین و ایالات متحده- همان گونه که در نمودارهای ۱ تا ۴ نیز نشان داده خواهد شد- قابل توضیح می باشد.

چنین تفاوتی در نحوه عملکرد اقتصادهای آمریکا و چین، و هم چنین نتایج متفاوت سیاست های اتخاذ شده از سوی این دو در قبال بحران مالی جهانی، بی تردید از اهمیت تجربی و بنابراین نظری قابل توجهی برخوردار است.

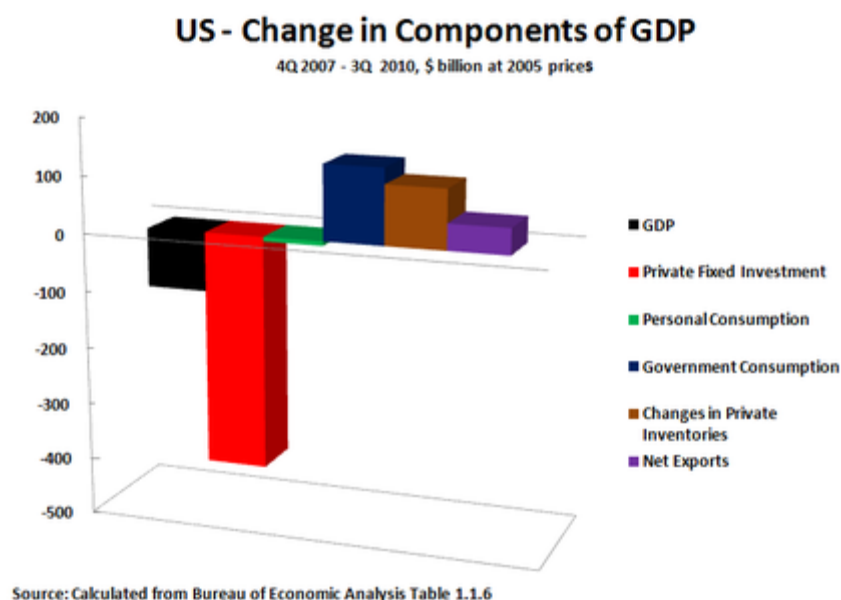
کاهش سرمایه گذاری در ایالات متحده

همان طور که پیش تر نیز خاطر نشان ساخته ام^(۱)، مهم ترین تأثیر رکود بزرگ، به وضوح کاهش در حجم سرمایه گذاری ثابت ایالات متحده می باشد. نمودار ۱ نشان می دهد که GDP ایالات متحده در سه ماهه سوم سال جاری (به قیمت ثابت سال ۲۰۰۵)، ۱۰۳ میلیارد دلار پایین تر از نقطه اوج خود در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ بوده است. با این وجود، اقلامی هم چون خالص صادرات، موجودی مواد و کالاهای بخش خصوصی و مخارج دولتی به عنوان برخی از اجزای تشکیل دهنده GDP، هر یک به ترتیب ۴۶، ۱۰۳ و ۱۳۱ میلیارد دلار بیش تر از سطوح خود در سه ماهه پایانی ۲۰۰۷ بوده اند. در این بین، هزینه های مصرفی اشخاص به عنوان جزء دیگر GDP نزدیک به ۸ میلیارد دلار کاهش داشته است که البته این رقم ناچیز به نظر می رسد.

اما بالعکس سرمایه گذاری ثابت خصوصی، به میزان ۴۰۹ میلیارد دلار کاهش داشته است (این کاهش تقریباً به طور مساوی در دو بخش تقسیم شده است: کاهش ۲۰۹ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش غیر مسکن، و کاهش ۲۰۲ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش مسکن).

به طور خلاصه، سقوط حجم سرمایه گذاری ثابت، کاهش کلی GDP ایالات متحده را توضیح می دهد. مضاف بر آن، سقوط سرمایه گذاری ثابت آمریکا، چهار برابر کل کاهش GDP بوده و به همین جهت، افزایش در سایر اجزای سازنده GDP ایالات متحده، برای جبران کاهش سرمایه گذاری ثابت ناکافی بوده است.

نمودار ۱



تغییر در اجزای GDP ایالات متحده

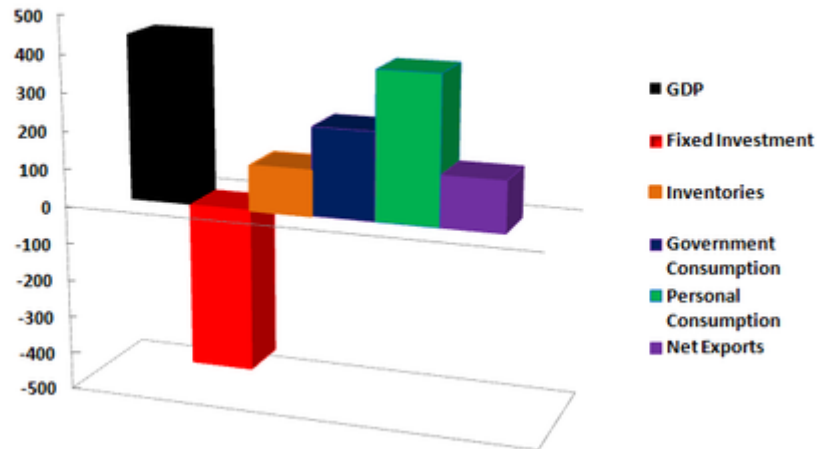
سه ماهه چهارم ۲۰۰۷ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ (میلیارد دلار، به قیمت های سال ۲۰۰۵)

نمودار ۲، تغییرات مشابه را به قیمت جاری نشان می دهد. در این جا با وجود تورم، ارزش اسمی تقریباً تمامی اجزای GDP، از سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷ افزایش داشته است. GDP و موجودی مواد و کالاهای بخش خصوصی هر یک به ترتیب ۴۳۹ و ۱۱۸ میلیارد دلار افزایش داشت؛ تراز خالص صادرات نیز با ۱۳۴ میلیارد دلار افزایش، بهبود یافت، هزینه های دولتی و هزینه های مصرفی شخصی نیز هر یک به ترتیب ۲۸۱ و ۳۸۸ میلیارد دلار افزایش داشتند. در این بین اما سرمایه گذاری ثابت مجموعاً ۴۸۲ میلیارد دلار سقوط کرد (به صورت کاهش ۲۳۶ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش مسکن و کاهش ۲۴۶ میلیارد دلاری سرمایه گذاری در بخش غیرمسکن).

نمودار ۲

Change in Components of US GDP

4Q 2007 to 3Q 2010 in \$billion



Source: Calculated from Bureau of Economic Analysis NIPA Table 1.5.5

تغییر در اجزای GDP ایالات متحده

سه ماهه چهارم ۲۰۰۷ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ (میلیارد دلار)

بنابراین در هر دو حالت، تأثیر کاهش شدید سرمایه گذاری ثابت بر رکود بزرگ ایالات متحده، کاملاً واضح و بدیهی به نظر می رسد. همان طور که پیش تر نیز در تحلیلی نشان دادم^(۲)، این الگو در آمریکا، نه خاص این کشور، بلکه مشخصه تقریباً تمامی کشورهای توسعه یافته مهم است.

افزایش سرمایه گذاری در چین

متأسفانه داده های مربوط به تغییرات اجزای GDP چین به قیمت ثابت در دسترس نیست؛ با این وجود، الگوی تغییر اجزای GDP به قیمت های جاری در داده های موجود کاملاً واضح است. این تغییرات طی دوره ای با نرخ تورم پایین رخ داده، و نسبت به تفاوت آن با الگوی آمریکا، تردیدی به جای نمی گذارد.

نمودار ۳، تغییرات اجزای سازنده GDP چین را در سال بحرانی ۲۰۰۹، به دنبال بروز بحران مالی با سقوط لمن برادرز در سپتامبر ۲۰۰۸، نشان می دهد. نمودار ۴ نیز بیانگر تغییرات در کل دوره ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ می باشد.

روند و جهت کلی اجزای تشکیل دهنده GDP چین، به وضوح برعکس ایالات متحده است. برنامه انگیزشی چین، به جای کاهش سرمایه گذاری ثابت، نه فقط عدم کاهش در این جزء از GDP را تضمین نمود، بلکه آن را مشخصاً افزایش داد.

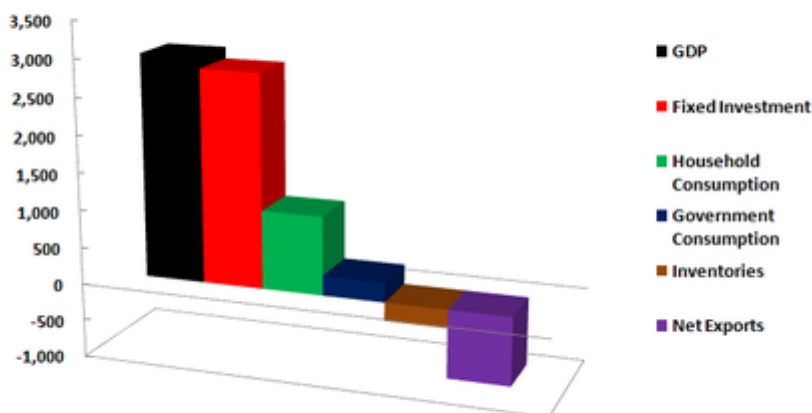
تنها با در نظر گرفتن سال ۲۰۰۹ - به منظور به حداقل رساندن تأثیرات آماری ناشی از تغییرات قیمتی - GDP چین ۳ تریلیون یوان رشد داشت. خالص مازاد تراز بازرگانی چین و موجودی مواد و کالاها هر یک به ترتیب ۰،۹ و ۰،۲ تریلیون کاهش داشتند؛ بالعکس هزینه های دولتی ۰،۳، هزینه های خانوار

۱،۱ و سرمایه گذاری ثابت ۲،۹ تریلیون یوان افزایش یافتند. افزایش در حجم سرمایه گذاری ثابت معادل ۹۵ درصد افزایش GDP، و افزایش هزینه های مصرفی ۳۵ درصد آن بود. این دو افزایش با کاهش خالص در سایر اجزای GDP خنثی می شود.

نمودار ۳

China - Changes in Components of GDP

2008-2009, Yuan bn



Source: Calculated from China Statistical Yearbook 2010

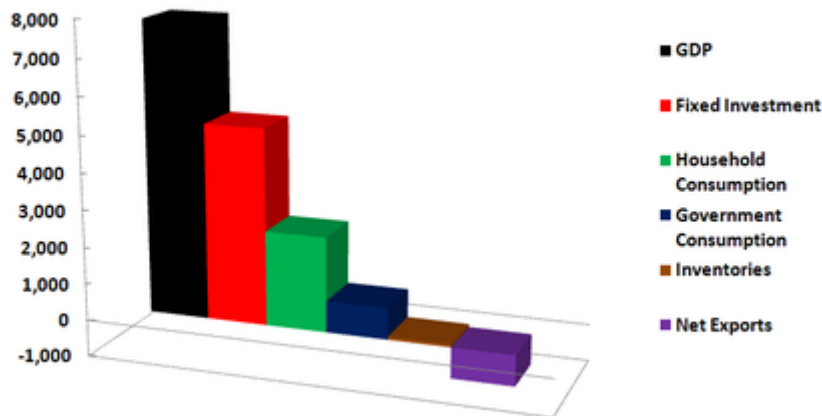
تغییر در اجزای GDP چین- ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ (به میلیارد یوان)

با در نظر گرفتن کل دوره ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، همان طور که در نمودار ۴ نشان داده شده است، ملاحظه می گردد که GDP چین طی دوره مذکور در حدود ۷،۹ تریلیون یوان رشد داشته است. در همین دوره، خالص تجارت ۰،۸ تریلیون کاهش داشت، اما موجودی مواد و کالاها ۰،۱، هزینه های مصرفی دولت ۰،۸، هزینه های خانوار ۲،۶ و سرمایه گذاری ثابت ۵،۳ تریلیون یوان افزایش داشتند. به عبارت دیگر، افزایش در حجم سرمایه گذاری ثابت معادل ۶۷ درصد افزایش GDP و رشد هزینه های مصرفی خانوار معادل ۳۳ درصد افزایش GDP بوده است.

نمودار ۴

China - Changes in Components of GDP

2007-2009, Yuan bn



Source: Calculated from China Statistical Yearbook 2010

تغییر در اجزای GDP چین- ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ (به میلیارد یوان)

بنابراین، اگر رکود بزرگ در ایالات متحده معلول سقوط شدید سرمایه گذاری ثابت بود، مقابله چین با رکود و رشد سریع اقتصادی این کشور نتیجه رشد سرمایه گذاری ثابت بود. با این مقایسه، علت تفاوت میان نحوه عملکرد اقتصادهای ایالات متحده و چین در طی بحران مالی، آشکار می شود.

البته، هیچ چیز "اسرار آمیزی" در ارتباط با افزایش سریع سرمایه گذاری ثابت چین وجود ندارد. این افزایش تند، نتیجه "بسته انگیزی" ای بود که در آن واحد، هم سرمایه گذاری مستقیم دولتی، و هم استفاده از بانک های متعلق به دولت را دربر می گرفت.

چرا ایالات متحده از الگوی چین پیروی نکرد

پس از گذشت بیش از دو سال از شدیدترین بحران مالی و اقتصادی جهان در طول هشت دهه گذشته، بدیهی است که نتایج اقتصادی تماماً متفاوت دو کشور چین و ایالات متحده، می تواند درس های مهمی برای تئوری ها و تجربیات اقتصادی داشته باشد.

از نظر تجربی، این پرسش اساسی مطرح می شود که چرا ایالات متحده، مسیر کشور چین را برای مقابله با رکود بزرگ نپیمود؟ اگر هسته اصلی رکود بزرگ، نه تنها در ایالات متحده بلکه در سطح جهان، سقوط سرمایه گذاری ثابت است، چرا ایالات متحده، مانند چین، برنامه ای را برای مواجهه با مسأله کاهش آهنگ رشد- به بیان دیگر برنامه ای با هدف معکوس نمودن روند نزولی سرمایه گذاری ثابت- به کار نبرد؟

پاسخ این مسأله به ساختار ایدئولوژیک و اقتصادی بازمی گردد. ایدئولوژی غالب در ایالات متحده، مداخله دولتی را امری مذموم می شمارد و به همین جهت، اجرای یک برنامه وسیع سرمایه گذاری دولتی، با وجود سقوط شدید سرمایه گذاری بخش خصوصی، جایز نبود.

با این حال حتی در صورت ابطال این ایدنولوژی، هیچ گونه ساختاری که قادر به اجرای برنامه ای وسیع در جهت سرمایه گذاری دولتی باشد، در ایالات متحده وجود ندارد. سرمایه گذاری ثابت دولتی ایالات متحده، تنها ۳،۵ درصد GDP را دربرمی گیرد. رقمی که برای معکوس نمودن پیامدهای کاهش سرمایه گذاری ثابت خصوصی بسیار کوچک می باشد.

به همین جهت روشن است که چرا هو جین تانو اعلام کرد که عملکرد بالای چین در طول بحران مالی، نتیجه تفوق بر ساختار اقتصادی این کشور بوده است. چین، به دنبال آغاز رفرم اقتصادی در سال ۱۹۷۸، اقتصاد دولتی مدل اتحاد جماهیر شوروی را کنار گذاشت. هرچند دولت چین دیگر اقتصاد را اداره نمی کند، با این حال هنوز سطوحی کافی از کنترل و نظارت را بر سطح سرمایه گذاری کلان اقتصادی در دست دارد. بنابراین سرعت سرمایه گذاری کل می تواند به منظور آهسته کردن اقتصادی که با رشد فوق العاده زیاد و نامتعارف رو به روست، کاهش یابد (مانند سال ۲۰۰۷)، یا بالعکس برای مقابله با رکود اقتصادی افزایش پیدا کند (مانند سال ۲۰۰۸). سیاست دولت چین، نه بر پایه مقررات اجرایی، بلکه از طریق کنترل سطح سرمایه گذاری کلان اقتصادی تنظیم می شود.

به عکس، ماهیت کاملاً خصوصی تصمیمات سرمایه گذاری در اقتصاد ایالات متحده، این کشور را برای مقابله با بحران ۲۰۰۸ (که خود در پی کاهش سرمایه گذاری ایجاد شد) بی دفاع باقی گذاشت. بنابراین در قیاس با چین، اقتصاد ایالات متحده هم به لحاظ ایدنولوژی و هم به از لحاظ ساختار اقتصادی در تنگنا قرار گرفت. در همان حال که چین قادر بود تا مستقیماً ابزار انگیزش سرمایه گذاری را در دست گیرد، ایالات متحده مجبور بود تا به روش های غیر مستقیم تکیه کند؛ روش هایی هم چون کسری بودجه یا سیاست "تسهیل مقداری پول" (QE) که در مقام مقایسه، ناکارایی خود را به اثبات رساندند. به همین جهت، ساختار اقتصادی چین در طول دوره بحران تفوق خود را نه تنها بر اقتصاد دولتی شوروی سابق (مدلی که در طی سی سال رفرم اقتصادی نمایندگی کرده بود)، بلکه بر اقتصاد بازار تماماً خصوصی آمریکا نیز نشان داد.

تنوری اقتصادی

علاوه بر مسائل مرتبط با سیاست های تجربی در دو کشور فوق، می توان با تحلیل دینامیسم رکود بزرگ اخیر، بسته انگیزشی موفق چین و شکست سیاست ایالات متحده در قبال بحران مزبور، جنبه های تاریکی از تنوری اقتصادی بنیادی را روشن ساخت. به دنبال حادثه بحران اقتصادی در طی هشت دهه گذشته، چنین آزمون و توضیحی برای تنوری اقتصادی لازم به نظر می رسد.

به خصوص، همان طور که در بالا اشاره شد، شواهد نشان داد که جهت و گرایش سرمایه گذاری ثابت، عامل تعیین کننده توسعه بوده است. هرچند این موضوع نه فقط با تحلیل های "تنوری عمومی" کینز، بلکه با بسیاری دیگر از تحلیل ها هم خوانی دارد، با این حال در تنوری اقتصاد نئوکلاسیک فاقد نقش و جایگاهی محوری است.^(۳)

بنابراین آن دسته از تنوری ها و تحلیل هایی که بر عامل سرمایه گذاری، به عنوان متغیر تعیین کننده در اقتصاد، متمرکز شده اند، با شواهد پس از آغاز بحران مالی جهانی به تأیید رسیده اند.

منبع:

socialisteconomicbulletin.blogspot.com/2010/11/why-did-chinas-stimulus-package-succeed.html

(1)

<http://ablog.typepad.com/keytrendsinglobalisation/2010/08/us-economy---the-combination-of-structural-slowdown-and-cyclical-recession.html>

(2)

<http://ablog.typepad.com/keytrendsinglobalisation/2010/06/the-great-recession-is-actually-the-great-investment-collapse-by-john-ross-li-hongke-and-xu-xi-chi.html>

(3)

<http://ablog.typepad.com/keytrendsinglobalisation/2010/04/the-crisis-of-pre-copernican-economics.html>